

نظارت کند ، در باره علامت خشم او از بابت بدجنسی صدراعظم سابق همین بس که عباس میرزا بدست خود نیز چند ضربه به پای مردنگون بخت زد .

در این موقع دربار ایران در اندیشه نتایج احتمالی جنگ بین روسیه و ترکیه بود زیرا هر دو طرف از شاه در آن جنگ طرفداری می خواستند و او درباره این کار واهمه چندانی از تحریک مجدد غضب روس نداشت ولی پسر او مایل بود که در صورت سقوط امپراتوری عثمانی سرحد ایران تا ارض روم و فرات وسعت یابد . بهر حال تصمیم گرفتند که در آن حال ، وضع بیطرفی پیش گیرند ولی برای استفاده از هر نوع فرصتی که ممکن بود پیش آید آماده باشند . در آن هنگام که شاه ب فکر استفاده از حوادثی بود که امکان داشت در اثر سقوط سلطان عثمانی پیش بیاید خطر بزرگی نیز خود او را تهدید می کرد و بیم آن می رفت که عزیزترین ایالت های خود را از دست بدهد چون بموجب عهدنامه ترکمانچای مقرر شد که اگر قسط سوم غرامت مالی که ایران متعهد بود تا ۲۷ اوت سال ۱۸۲۸ آنرا به نمایندگان روس بدهد پرداخت نشود تمام ایالت آذربایجان برای همیشه از دست ایران برود ، با وجود این ماده حکومت شاه بنا بر اهمالی که خاص ایرانیان است تا لحظه آخر چاره ای برای فراهم ساختن این مبلغ نیندیشید و در واقع وزیر آذربایجان از تعهدی که شاه داشت تا موقعی که سرجان مکدونالد او را متوجه موضوع نساخت بی اطلاع بود و وجه لازم در آخرین فرصت فراهم گردید و نماینده انگلستان ضامن پرداخت صد هزار تومان باقی مانده شد و باین ترتیب نیروی روس ناحیه خوی را تخلیه کردند .

از ناحیه دیگر نیز وضع امور بقدری ناگوار بود که شاه را مجبور

ساخت توجه و حواس خود را بجای توسعه قلمرو خویش بحدود خرابه های امپراتوری عثمانی به نگاهداری آنچه در اختیار داشت معطوف سازد . فرزندان حسنعلی میرزا که متصدی امور خراسان بودند برضد یکدیگر دست به سلاح بردند و این پیش آمد موجب تحریک بسیاری از سران شورشی آن ایالت شد که در میان آنها رؤسای بجنورد ، قوچان ، کلات ، و تربت همگی دشمنان سرسخت قاجاریه بودند و طبیعت علم طغیان برافراشتند . یکی از آنها در اوت ۱۸۴۸ وارد شهر مشهد شد و ارگ شهر را تصرف و حاکم آنجا را اسیر کرد سردار محبوب سابق ایروان که سلحشوری . ۹ ساله بود بخراسان اعزام گردید ولی قابلیت نظامی او برای سرکوب رؤسای سرکش نتیجه ای نداد .

ایران هنوز در وضع آشفته و مغشوشی گرفتار بود و اگر اتفاقی روی می داد امکان داشت این وضع به تجزیه اضطراری کشور وانقراض خاندان قاجار منجر شود . سرکار گریبایدوف یکی از افراد ارجمند روس که با کنت ایروان خویشی سببی داشت از طرف تزار روس وزیرمختار و نماینده فوق العاده به دربار ایران اعزام گشت و در ماه اکتبر ۱۸۴۸ به تبریز رسید، او بانو گریبایدوف را با عده ای از همراهان پرطمطراق خود در آنجا گذاشت و خود رهسپار تهران شد تا استوار نامه اش را بحضور همایونی تقدیم دارد . شاه دستور داده بود نجبا و اعیان مملکت حد اعلائی مراقبت را در مدت اقامت سفیر در پایتخت برای خشنودی خاطر او معمول دارند، نشان شیروخورشید به افسران سفارت اهدا شد و تمام وسایل محدود تهران بمنظور مزیدخوشی نماینده تزار بکار افتاد . این نماینده مردی شریف و خوش نیت بود و عزم کامل داشت که در حفظ شئون و ایفای حقوقی که به امپراتور سرور او تعلق می

گرفت جهد تمام مبذول دارد شاید، وی سیرتی سخت گیر تر از آن داشته که با کارسفرات در درباری مانند ایران متناسب باشد ولی اگر چنین عیبی در کار او موجود بوده برای اثبات رای خود بهای سخت گرانی پرداخته است . گفته اند که چون تزاقتهای او غالباً بحال مستی در کوچه های تهران دیده شده بودند حس نفرتی نسبت به افراد او در ذهن مردم پایتخت ایران ایجاد شد و امتناع آقای وزیر مختار در رفع شکایاتی که باین مناسبت نزد او میبردند موجب تشدید این حس نفرت گردید ولی هرگونه نارضایتی که در میان بود آشکارا ابراز نشد تا روزی که سفیر برای بازگشت، بحضور شاه باریافت و عازم حرکت بسمت تبریز بود که ناگهان یعقوب خان دومین خواجه حرمسرا به اقامتگاه هیات امپراتوری رفت و بعنوان اینکه از اهالی ایروان بود درخواست پناهندگی کرد . چون بموجب عهدنامه ترکمانچای وی حق داشت در ظرف مدت مقرر که هنوز سپری نشده بود بوطن خود بازگردد، آقای گریبایدوف بسیار کوشید وی را از قصدی که کرده بود منصرف کند و خاطر نشان ساخت که بواسطه دوری طولانی، از روش و آداب زندگانی اولی خود اکنون بیگانه مانده و در صورت عزیمت خود را باوضع متفاوتی مواجه خواهد دید ولی خواجه که از دست اربابان اخیر خود بیچاره شده بود در استفاده از حق که عهدنامه باو داده بود پافشاری نمود و سرانجام به مقر هیات روسی پناه جست. این پیش آمد بسیار نا مطلوب سفارت امپراتوری را درست در برابر وضع خانوادگی شاه قرار داد و احساساتی ناگوار ایجاد کرد ولی این اتفاق در مقابل پیش آمد دیگری که از آن بوجود آمد اهمیت چندانی نداشت .

پناهندگی یعقوب خان وزیران شاه را تحریک کرد تا برضد نمایندگی روس ابراز دعاوی کنند و بواسطه مزاحمتی که از این راه بوجود آمده بود روح بلند پرواز سفیر نیز تحریک شد تا در انجام دادن دعاوی که او حقاً از جانب دولت خود داشت پافشاری کند. دو روز بعد از فرار خواجه حرمسرای شاه، آقای گریبایدوف تقاضا کرد که دوزن ارسنی از اهالی ایالت‌های تسلیمی که مسلمان شده و کنیزخانه آصف‌الدوله بودند به هیأت روسی مستردشوند. بدو دولت ایران کوشید از چنین استردادی شانه خالی کند ولی چون سفیر اصرار ورزید به اللهیار خان دستور رسید که زنها را تحویل بدهد و در نتیجه این دوتن را به محل اقامت گریبایدوف انتقال دادند و تحت مراقبت خواجه یعقوب خان گذاشتند. آصف‌الدوله همواره دشمن دیرین روسها بود و بعید نیست شعله‌ایرا که در این مورد برافروخته شده بود سخت دامن زده باشد و شاید هم اطلاع گریبایدوف از احساسات ضد روسی اللهیارخان موجب پافشاری او در تحمیل آن درخواست تحقیر آمیز گردیده درخواستی که حس غرور آن مرد متشخص را بخصوص در باره تسلیم کردن دو بانوی حرمسرای او سخت برانگیخت. این موضوع را مردم برآشفته تهران به رأی روحانیان واگذار کردند و مجتهد اعلم فتوی داد نجات دادن دو زن مسلمانی که بخانواده یک فرد مسلم متعلق بودند از دست اجانب امری قانونی بشمار میرفته است.

وقتی که خبر هیجان عمومی بشاه رسید بوزیر امور خارجه دستور داد تا از نماینده روس تقاضا کند این کار را بوضع صورت دهند که مایه تسکین هیجان عمومی گردد، گریبایدوف قبول کرد که روز بعد ترتیب آن کار داده شود ولی این تأخیر تأثیر شومی در سرنوشت او

داشت و موجب شرمساری عمیق مردم پایتخت ایران گردید زیرا بین ساعت هشت و نه صبح ۱۱ فوریه ۱۸۲۹ بازارهای تهران را بستند و اهالی یا خشم و هیجان بسمت اقامتگاه سفیر روس هجوم بردند تا بدست خود قانون را اجرا کنند و زنهای مورد بحث را آزاد سازند و یعقوب خان خواجه را دستگیر کنند. همینکه مردم بزور وارد محوطه سفارت روس شدند عزم شدید سفیر تغییر یافت و دستور داد زنان را به ارباب آنها پس بدهند ولی در اثر کشمکشی که میان چند تن از گماشتگان او و پیش آهنگان جمعیت در گرفت و دسته اخیر سعی داشتند خواجه را بیرون بکشند گلوله شومی رها شد و یکی از اهالی تهران بقتل رسید، مردم نعش او را بیدرنگ به مسجد مجاور بردند و در آنجا ملاحی جسور اعلام کردند که اگر در صدد خونخواهی کشتاری که روی داده برنیایند گناه بزرگی بشمار خواهد رفت. سفیر تا وقتی که امکان حل موفقیت آمیزی در میان بود همه گونه تلاش کرد تا مردم خشمناک را آرام سازد و حتی دستور داد موجودی پولش را در میان جمعیت بریزند ولی این کار فقط حس چپاول مردم را بیشتر تحریک کرد و هنگامی که خواجه یعقوب خان را قطعه قطعه کردند بقزاقهای نگهبان سفیر امر شد که بسوی آن جمعیت جانی تیراندازی کنند. مقاومت گریبایدوف و اعضای هیأت او مانع ورود جمعیت به اطاعتی شد که در آن سکونت داشتند اما جمعیت با فکر بکر بیموردی که بعضی ابراز داشتند در صدد برآمدند بام قسمتی از عمارتی را که این عده در آنجا مانده بودند خراب کنند و با پرت کردن سنگ و کلوخ از بالا حضرات روسی را مجبور سازند که برای نجات جان خود به حیاط عمارت پناه جویند و در آنجا نیز بزودی منکوب مهاجمان شدند و با خنجر توده

عصبانی از پا در آمدند، آنچه در خانه بود غارت شد و یکی از میان جمعیت فریاد کشید که اسبهای آقای سفیر در اصطبل سفارت انگلیس است ازینرو یکباره یورش بطرف سفارت انگلیس صورت گرفت. درهای سفارت باوجود تلاش جمعیت باز نشد ولی چون چیزی نبایستی سدراه مهاجمان شده باشد بوسیله خانه مجاور که نردبانی بر دیوار آن جاداده بودند به اصطبل راه یافتند. جای شگفتی است که در آن گیرودار اثری از اعتدال در رفتار مهاجمان مشهود افتاد و جمعیت میان آنچه بنظرشان هدف قانونی بشمار میآمد با آنچه هدف قانونی نبود فرق کلی گذاشتند و در حالی که تمام اسبها و لوازم آنها را که متعلق به هیات روس بود تصاحب کردند هیچ صدمه‌ای به اموال انگلیس نزدند و پس از قتل مهتر گرجی و دوتن قزاق اسبها را بیرون کشیدند و بخانه‌های خود باز گشتند و شورش ناگهان فروکشید.

همینکه خبر این طغیان به گوش شاه رسید فوری دستور دادهاکم تهران و فرمانده قوا آنها خاموش کنند ولی آشکار شد که قدرت این شاهزادگان بکلی هیچ و بوج بود چون آنها پس از تحمل توهین‌های شخصی به ارگ شهر که دروازه‌های آن از ترس هجوم مردم به مقر همایونی بسته شده بود عقب نشینی کردند، شاه از فرط شرمندگی و یأس ناشی از چنین پیش‌آمدی در حفظ جان مالزوف دیر اول سفارت که تنها نفر باقی مانده از هیات بود شتاب نمود.

این شخص با یک تن ایرانی که مأمور کار هیات بود در خانه یا در واقع در ساختمانی مرکب از چند اطاق منزل داشت و این ساختمان در جوار محلی بود که صحنه آن واقعه ناگوار شد برطبق روایت خود او از پنجره اطاقش متوجه شد که جمعیت وارد حیاط

خانه نمایندگی روس شدند و ازدحام فوری بقدری زیاد شد که او نتوانست به دست همکاران خود ملحق شود و چون مشاهده کرد که جمعیت به اقدامات افراطی سخت دست زده بودند با اتفاق مستخدمان خود به اطاقی در طبقه بالا رفت که در صورت حمله آسان تر از خود دفاع کند و در آنجا مبلغ دو بیست دو کامیان نگهبانان مسلمانی که در خدمتش بودند تقسیم کرد، این افراد و نوکرانش جلو در اطاق را که وی بانجا پناه برده بود مسدود کردند و به ایرانیان جوینده جواب میدادند که در آنجا فقط مسلمانان منزل دارند. عده اتباع روس را که بقتل رسیده بودند سی و پنج تن ذکر کرده اند مشتمل بر آقای ادلونگ دبیر دوم سفارت، پزشک هیأت، منشی ایرانی یک پرنس گرجی که جزء هیأت بود و افسری در خدمت روسها و یازده قزاق، یک مستخدم اروپایی و چند تن ارمنی و گرجی (۱).

(۱) مونتون در صفحه ۴۰۴ کتاب «روسیه و آسیای صغیر» می نویسد: «نگرانی های آن ایام بواسطه یک عمل عجولانه کنسول روس در تبریز شدیدتر شد و در اثر تحریکات انگلیسها وی کار خود را بی آنکه دستوری در این باره دریافت کرده باشد ترک کرد» که بهتر بود برای انطباق موضوع با حقیقت نوشته باشد: «بواسطه واهمه ای که بوی دست داده بود آقای امپورگر شغل خود را رها کرد» همین نویسنده باز می نویسد: وقتی که عباس میرزا از خهر شکست یافتن ترکها در آخالسیخ بدست روسها اطلاع یافت شاهزاده ایرانی لعن افتاده تری نسبت به ژنرال پاسکویچ اختیار کرد و این مطلب را شایع ساخت که اگر تحریکات برادرانش موجبات تصادمی فراهم سازد وی با خانواده خود حمایت فرمانده کل روس را خواهد پذیرفت» در همین حال تمام دربار او بواسطه جنایت تهران مزادار شدند و در تمییز این مظاهر بزودی اقدام معنی داری صورت گرفت. علی یوزباشی یکی از نوکران محرم عباس میرزا از طرف ارباب خود به تخلص آمد و نامنفاتی را که ناشی از وضع ناخوارکننده دو کشور بوده اظهار داشت و خلوص نیت و لیبند را خاطر نشان کرد و خود را ماموری معرفی نمود که میبایستی از زبان

بقیه حاشیه در صفحه بعد

نعمش وزیر مختار مقتول را زیر نظر کشیش آرامنه گذاشتند و سپس به تفلیس بردند. سرنوشت شوم این مرد هنرمند بیشتر از آن جهت غم انگیز بوده که چندماه پیش از آن با یک پرنسس بسیار زیبای گرجی ازدواج کرده بود و با این ترتیب پرنسس مزبور ماتم دار مرگ بیموقع او شده است. گریبایدوف شاعری خیلی معروف بوده و آثار او هنوز در سراسر

بقیه حاشیه از صفحه قبل

کنت پاسکویچ نظریات شخصی او را در باره وضع دشواری که بدان دچار شده بود استعمال کند.

کنت ایروان بشرح ذیل پاسخ فرستاد: والاحضرت از من استفسار میفرمائید در وضع بفرنج فعلی که به قطع روابط دوستانه با ایران منجر شده است چگونه باید رفتار شود پادشاه با اقتدار پدرتان سرچنگ دارد فرض کنیم بر طبق دستور همایونی و بنابر تعریکات برادرانت عملیات را شروع فرمائید شما قادر نخواهید بود که در قلمرو شاه بیش از شصت هزار تن فراهم آورید و درست است که ایالتهای مجاور فقط آن مقدار نفرات دارند که از عهده حفاظت قلعهها برآیند بنا براین خواهید توانست در سرزمین بی مانع مانفوذ و آنرا ویران کنید ولی نمی توانید برآما کن مستحکم دست یابید.

«اما من . . . از طریق بایزید و خوی به تبریز میروم و آن ایالت را تسخیر می کنم بطوریکه دیگر بدست شما بازنگردد سپس تمام امیدهای شما در جلوس به تخت پادشاهی پدرتان بر باد خواهد رفت و هیش از آنکه سالی سپری شود دوره فرمانروایی قاجاریه پایان خواهد رسید.»

«آنچه در جنگ سابق روی داد باز هم اتفاق خواهد افتاد به وعدههای انگلیسها و اقدامات ترکها اتکاء نکنید انگلیس از شما دفاع نخواهد کرد، هدف سیاسی او فقط حفظ مستملکاتش درهند است ما میتوانیم در آسیا هر سرزمینی را تصرف کنیم بی آنکه کسی دچار نگرانی شود اما در اروپا بلكو جب خاك سبب جنگ خونونی می شود تر که برای موازنه اروپایی لازم است ولی دولت های اروپائی اهمیت نمی دهند که ایران را که در دست داشته باشد استقلال سیاسی شما درید قدرت ما است فقط يك وسیله برای معو کردن خاطره این جنایت اسف انگیز وجود دارد که شما درصدد تامین معنرت فرمانروای بزرگ ما بمناسبت خیانت پست سکنه تهران برآید و این مقصود را نیز باین نحو می توانید حاصل کنید که یکی از برادران یا فرزندان خودتانرا به تفلیس نزد من بفرستد و من از اینجا او را بعزم سفارت به سن پترزبورگ بفرستم و قول می دهم که این اقدام را نزد فرمانروای خود فرین توفیق سازم . . .»

قلمرو تزار طرفدار دارد و باین مناسبت هم بود که وی چنانکه گفته‌اند مورد التفات امپراتور سرور خود بشمار نمیرفته است چون تزار پیشه شعر و ادب را فقط موجب اتلاف وقت می‌شمرده و آنرا برازنده یک فرد سرباز یا سیاستمدار نمیدانسته است .

خبر این پیش‌آمد تأسف انگیز در دل عباس میرزا که در آن موقع در تبریز بود یاس بیعد و حصری پدید آورد، در نیمه شب نوکرش را از حرمسرا نزد نماینده انگلیس فرستاد و با اظهار تأسف فراوانی توأم با یأس باو اعلام داشت کاری در تهران پیش آمده که برای شستن ننگ آن آب تمام فرات هم کفایت نمیکرده است. ولیعهد اندکی وسیله تسلی داشت که مهماندار هیأت روس نیز در مقام مدافعه سخت مجروح شده بود و چند تن از نگهبانان ایرانی هم در کار مقاومت با جمعیت کشته شدند. شاه و وزیرانش برای اقناع تزار درباره بیگناهی خود و برکناری از کمترین دخالت در حوادثی که بعواقب وخیم در تهران منجر شده بود از هیچگونه جهدی فروگذار نکرد، آقای مالزوف هم در همین زمینه شهادت داد و از نماینده انگلیس خواستار شدند که از سفیر خودشان در دربار تزار بخواهند تا درباره شرح فوق اظهارات مؤکدی بیان کند. علاوه بر این، تصمیم گرفته شد سفیری با اختیارات تام مأمور کنند تا هر نوع غرامتی که تزار از آن بابت خواسته باشد پرداخت شود ولی این سفارت را خدمتی توأم با حداعلای خطر می‌شمردند، ایرانیها سپیدداشتند که با احتمال خیلی قوی تزار جانی در مقابل جان میستاند و هیچکدام از ایرانیان ابتدا آماده بعهد گرفتن آن مهم نبوده است. سرانجام خسرو میرزا یکی از فرزندان ولیعهد برای مقام سفارت شاه برگزیده

را نفرات آنجا تخلیه کردند و آن محل بدست افراد روس افتاد و ژنرال پاسکیه ویچ هم چون بارسیدن پنج هزار نفر تازه نفس و با وسایل مخصوص محاصره تقویت یافته بود باردیگر به محاصره ایروان پرداخت. بامقوت عباس آباد و سردار آباد ایروان از جاهای دیگر جدا افتاده بود و تنها محلی از خاک ایران در جنوب رودخانه ارس بود که روسها میبایستی تصرف کنند. تا این موقع فتوحات فرماندهان روس بیشتر ناشی از سستی شاه و نارضامندی اتباعش بود نه از برکت فنون جنگی و یا هنرنمایی یا از جهت فعالیت فوق العاده آنها. در اثر خیانت نفرات دو قلعه مزبور بود که در نبرد سال ۱۸۲۷ شاید در ابتدای امر دو طرف وضع متساوی داشتند ولی بخت یا ژنرال پاسکیه ویچ یاری کرد و رفتار کاملاً جاهلانه شاه نسبت به افسران همایونی سبب شد که روسها بیایند و وضع را در یابند و فتح کنند.

وقتیکه شدت گرمای تابستان کاهش یافت فتحعلی شاه به تهران حرکت کرد و از فرستادن پول برای پسرش جهت ادامه جنگ امتناع نمود، منابع تبریز هم ته کشیده بود ولیعهد ناچار بیشتر سربازان را برای گذراندن روزهای زمستان به خانه های خود مرخص کرد با این یرتیب آذربایجان وسیله ای برای دفاع نداشت. از این وضع و حال ژنرال پاسکیه ویچ بواسطه مکاتبه ای که با اسقف نرسیس میکردند خبریافت، پس دسته ای از قوای او بسمت مرند در جنوب ارس که شهری است در ۴ میلی تبریز پیشروی کرد وضع یأس آورکارها سرانجام در ثبات قدم حسن خان مؤثر افتاد، چون میدانیم که فقط هشت روز پس از فتح خندق جلو شهر بوسیله روسها قهرمان صدنبرد تسلیم گشته و قلعه برادر او نیز بدست ژنرال پاسکیه ویچ افتاد که پابین مناسبت باو عنوان کنت ایروان دادند.

فاجعه بزرگتری ناشی از طبع خسیس و منستی شاه در پیش بود و موقعیکه ولیعهد خیلی دیر پی برد که مرخص کردن سربازانش موقع زمستان دور از صلاح بود سعی بی حاصل نمود که نفرات خود را زودتر جمع و جور کند و باتفاق عده کمی که همراه او بودند از خوی عازم تبریز بود که در یک منزلی آنجا با نهایت و حشت شنید که دروازه شهر را بروی نیروی پرنس اریستوف که با پنج هزار نفر از مرند حرکت کرده بود باز کردند. یاس و حرمان ناشی از این خبر را از لحاظ ولیعهد آسان تر از آنچه بیان شد میتوان تصور کرد چون زنان و فرزندان در تبریز بودند، قصر او توپخانه او و مهمات نظامی او در این شهر بود از اسب پیاده شد و بی درنگ از سرجان مکدونالد وزیر مختار انگلیس تقاضا کرد یکی از افسران خود را برای ترتیب مصاحبه‌ای بین والاحضرت و ژنرال پاسکیه‌ویچ بفرستد و هنگامی که نگران زیر سایه درخت پیدی نشسته بود از نماینده درخواست سه هزار تومان وام کرد تا خرجهای جاری خود را پرداخت کند، افسر انگلیس فوری وجه را پرداخت ولی فرمانده روس نسبت به شاهزاده گرفتار ادب و نزاکتی ابراز نکرد و شاید هم بواسطه حس باطنی رضایت خاطر از رو داشتن حقارت نسبت به چنان مقام والا ژنرال پاسکیه‌ویچ از قبول مصاحبه پیشنهادی ولیعهد امتناع ورزید و او چاره‌ای نداشت جز اینکه آن توهین را تحمل و با سردار حسین خان به سلماس عقب نشینی کند و در انتظار تعلق خاطر طرف فاتح بماند.

اولین علت سقوط تبریز را به ناراضمندی سران مرند که پدر ایشانرا بامر عباس میرزا کشته و او سال پیش پامگاه خود را در قلعه گنجه خالی گذاشته بود میتوان نسبت داد این جوانان که در صدد

انتقام بودند از متمکاری آصف الدوله در باره مردم تبریز اطلاع داشتند به پرنس اریستوف اطمینان دادند که اگر به کرسی ایالت آذربایجان هجوم کند مقاومتی نخواهد دید. آصف الدوله بدست خودش در سمت قوای روس که پیشروی میکردند شلیک کرد و موجب این شد که پرنس اریستوف در صحت گفتار سران مرند تردید کند ولی در پایان همان روز مجتهد بزرگ تبریز با همراهی بسیاری از سرشناسان شهر کلید تبریز را از دروازه بانها که آنها از بالای حصار پائین انداخته بودند دریافت داشت سپس این عده بسمت اردوگاه روس جلورفتند و ژنرال را به تصرف شهر دعوت کردند. پس از تحصیل این خبر ژنرال پاسکویچ انبوه قوای خود را جمع کرد و در ورود به تبریز از بکار بردن هیچ وسیله ای بمنظور خشنودی اهالی شهر فروگذار ننمود.

علم طغیان را چند نفر از سران ناراضی آذربایجان که بواسطه سیاست شاه بیشتر نفوذ دیرین خود را از دست داده بودند برافراشتند و در پی آن بودند که نفوذ قدیم را با قدرت تزاری بازیابند. در میان این دسته مالکین مراغه بودند که اسیران روسی را که در دست آنها بود آزاد کردند و زمزمه اطاعت بگوش امپراتور رساندند. شورشی دیگر جهانگیرخان رئیس طایفه بزرگ شقاقی و فرزند صادق خان معروف بود که با فتحعلی شاه برای بچنک آوردن تاج کیانی سر برابری داشت و این شخص با ذلت تمام در تهران نابود شد، دو تا از بهترین گروهان سپاهیان شاه از طایفه شقاقی بود با اشاره رئیس خود این نفرات زود متفرق شدند سلاح و تجهیزات خود را همراه بردند. باری سستی و اهمال شاه وضع و حال را بصورتی در آورده بود که بنای امپراتوری او را دچار خطر زوال ساخت و بالاتر از همه این امور فرمانده روس اعلام داشت که هرگاه

شاه درخواستهای اورا فوری قبول نکند به تهران حرکت خواهد کرد .
در واقع از تبریز تا مقصد تهران فقط یک گردنه مشکل یعنی قافلان کوه
وجود داشته، دور کردن قوای محدودی که در اختیارش بوده تا چهار
صد میل از مرکز استقرار آن بسیار خطرناک بشمار میرفته که در صورت
فقط اطمینان کامل از مقاومت نمودن ایرانیها عمل اودر نظر کارشناسان
نظامی اروپائی امکان تأیید داشته ولی نظیر مورد پیشروی پرنس
اریستوف به تبریز - شهری که ۲۰۰ هزار نفر جمعیت جنگاور داشته
باقط چهار هزار نفر عمل شتاب آمیزی پیش نبوده است . گاهی سرعت
عاقلانه ترین کار در جنگ بادشمنان بی حزم و اراده شرقی بشمار میرود
شاید اگر ژنرال پاسکیه ویچ تهدید پیشرفت به مرکز ایران را اجرا
مینموده میتوانسته است پایتخت ایران را تسخیر کند .

در خواستهای نمایندگان مختار روس در جلساتی که بین ایشان
و عباس میرزا در دهخوارقان مطرح شد شامل ایروان، ناحیه ماکو در
جنوب رودخانه ارس و ولایت طالش بود که تسلیم تزار بشود بعلاوه
مبلغ هنگفت پانزده کرور تومان یا تقریبا چهار میلیون لیره پرداخت
گردد . مذاکرات از نیمه نوامبر ۱۸۲۷ تا آخر فوریه سال بعد بطول
انجامید علت تاخیر بیشتر ناشی از بی میلی انصراف ناپذیر شاه در از دست
دادن قسمتی از ثروتش بود که در سراسر دوره طولانی پادشاهی خود
جمع کرده بود . بنا بر قضاوت از روی عقیده اروپائی ها راجع به فقدان حس
حقیقت دوستی که در سیرت ایرانی است فتحعلی شاه در ابراز این
نگرانی تزدیدی نمود که امکان داشت ژنرال پاسکیه ویچ بعد از دریا

فت پول از ایران آنرا برای ادامه جنگ بکار برد. خوشبختانه هنوز یک نفر بود که شاه بحرفش اعتماد مینمود و او سرجان مکد و نالد نماینده انگلیس بود، فتحعلی شاه از پرداخت پول قطعاً قصد امتناع داشت مگر آنکه سفیر انگلیس تضمین کند که روس شرایط قرارداد را اجرامیکرد. بر طبق درخواست فرمانده روس این تضمین از جانب نماینده انگلیس به آسانی داده شد و مذاکرات دوام یافت ولی برای ترغیب شاه سالخورده جهت پرداخت حداقل وجهی که روسها حاضر بقبول بودند تاکیدات بسیار ضروری شد و با اعمال نفوذی که آقای مکنیل عضو هیات نمایندگی انگلیس در نزد اعلیحضرت بکار برده بود میتوان گفت که انعقاد عهد نامه امکان یافت. سرانجام معاهدهای در ۲۱ فوریه ۱۸۲۸ از طرف نمایندگان دولتین در ترکمانچای که دهکده ایست در چند میلی مغرب قافلان کوه بامضا رسید. رضایت شاه در این مورد زود و آسان ابراز نشد ولی چون سران شورشی آذربایجان به فرمانده روس قول کمک فراهم ساختن پانزده هزار تن سوار در صورت هجوم او به تهران داده بودند و عالیجناب هم از تأخیر طولانی وی اعتمادی بحرف شاه خسته شده بود عزم حرکت بطرف پایتخت داشت.

فصل نهم

مواد عهدنامه ترکمانچای - اصلاح مواد عهدنامه ایران و انگلیس - اغتشاش عمومی در ایران - اهمال حکومت شاه - گریبایدوف - قتل اعضای هیات او - واهمه شاه - عزیمت خسرو میرزا به سفارت مسکو - زلزله های شدید در ایران - مبارزه ولیعهد در خراسان - سقوط امیرآباد و خبوشان - حمله به سرخس - علت جنگ افغان - وفات عباس میرزا - قائم مقام - روزهای آخرین زندگی فتحعلی شاه - سیرت او - آرامگاه پادشاهان ایران .

چون مواد عهدنامه صلح منعقد بین نمایندگان مختار روس و ایران در ترکمانچای تاکنون پایه روابط میان ایران و دولت های اروپائی است جا دارد معاهده مزبور را با دقت کافی مورد توجه قرار دهیم. بموجب ماده چهارم خطوط مرزی ذیل تعیین و مقرر شد که از تاریخ امضای معاهده حدفاصل بین خاک روسیه و ایران باشد یعنی باین ترتیب که از سرحد خاک عثمانی و نزدیکترین راه به دامنه آرات خطی به سرچشمه قرا سوسفلی که از دامنه جنوبی آرات سرچشمه میگیرد کشیده شود و این خط مسیر رودخانه تا ملتقای آن به ارس را که معاذی نهر شرور است طی می کند و از این جا خط مرزی در سراسر مجرای رودخانه ارس امتداد می یابد تا به قلعه عباس آباد می رسد و از استحکامات خارجی این قلعه خطی سه ورسی (واحد طول روس برابر ۱.۷۷ متر) ترسیم شود و تمام اراضی درون این خط متعلق به روسیه باشد .

از محلی که طرف شرقی این خط پرودخانه ارس متصل میشود
مجرای رودخانه مزبور تا ملتقای یدی بولاغ خط مرزی است و از آنجا
در طول مسیر رودخانه ارس تا مسافت بیست و یک ورس جزء خاک
ایران محسوب گردد و از این محل خط مرزی ساحل راست دشت
مغان تا رودخانه بلغاروحد بیست و یک ورس پائین مجرای آدینه
بازار و سارا قمیش باشد و از این نقطه هم خط مرزی از کناره چپ
ملتقای دو رودخانه مزبور و ساحل شرقی مسیر آدینه بازار تا سرچشمه
آن و از آنجا قله‌های جگیر محسوب شود تا تمام آبهایی که بطرف
دریای خزر جاری است متعلق بروس و آبهایی که بسمتهای دیگر
جریان دارد متعلق به ایران باشد .

چون تیزه کوهها علامت مرزی بین دو دولت بوده توافق شد که
دامنه‌های شمالی به روس و دامنه‌های جنوبی به ایران تعلق داشته
باشد، از تیزه تپه‌های جگیر خط مرزی تا قله قراقونیه ادامه یابد و آن
کوهی است که طالش را از ناحیه ارشق جدا میسازد، در آنجا نیز تیزه
کوه علامت تقسیم تا سرچشمه رودخانه آستارا که قرار شد خط مرزی را
تکمیل کند تعیین شود .

بموجب ماده ششم عهدنامه شاه ایران تعهد کرد غرامتی بمبلغ
بیست میلیون منات یا پنج میلیون تومان بروس بپردازد و بر طبق ماده
هفتم عباس میرزا ولیعهد پادشاهی ایران تعیین شد و روسیه قبول کرد
که از تاریخ جلوس به تخت سلطنت، او را پادشاه ایران بشناسد .

بموجب ماده هشتم روسها حق آزادی کشتیرانی در دریای خزر
و فرود آمدن در سواحل آنرا بدست آوردند راجع به ناوهای جنگی ،
کشتی‌های روس که امتیاز انحصاری رفت و آمد در دریای خزر را از

پیش دارا بودند کماکان این حق برای ایشان شناخته شد. بر طبق ماده دهم پیش بینی شد که روسیه حق تعیین کنسول یا نمایندگان بازرگانی را در هر محلی که منافع تجارتنی آن دولت ایجاب کند داشته باشد و مأموران مربوط به هر یک از این کنسولها بیش از ده تن نباشند. بموجب ماده سیزدهم عهدنامه توافق شد که تمام اسیران جنگی دو طرف و همچنین اتباع هر یک از دو دولت که در اختیار طرف دیگر باشند در ظرف چهار ماه آزاد شوند، دو دولت این حق را برای خود محفوظ داشتند که اسیران جنگی یا اتباع دو طرف را که تصادفاً در اسارت طرف دیگر مانده و در موعد مقرر آزاد نشده باشند استرداد کنند. بر طبق ماده پانزدهم شاه بخانه‌های آذربایجان بخشودگی عنایت و بعلاوه موافقت کرد که هر یک از ایشان که خواسته باشند میتوانند بدون مانع در ظرف یک سال به قلمرو روس کوچ کنند. بر طبق ماده ۲ پروتکل ضمیمه این عهدنامه مقرر شد سه کرور یا یک میلیون و نیم تومان از طرف دولت ایران در ظرف هشت روز از تاریخ امضای معاهده و دو کرور تومان تا ۱۳ آوریل سال مزبور و دو کرور تومان تتمه غرامت روس تا ۱۳ ژانویه سال ۱۸۳۰ تسویه شود، بموجب ماده سوم پروتکل مذکور پیش بینی شده بود که اگر مبالغی که ایران تعهد کرده بود تا ۱ اوت به روسیه پردازد پرداخت نشده باشد تمام ایالت آذربایجان از ایران جدا یا پروسیه ملحق شود و یا بصورت خانه‌های جداگانه درآید و خوی پس از بازگشت روسها از آذربایجان وثیقه پرداخت مبالغ معوق غرامت در تصرف روسیه بماند.

بوسیله پروتکل دیگر بین دو دولت متعاهد توافق شد که همین که صدراعظم ایران از ورود سفیر روس به تفلیس اطلاع حاصل کند

نمایند ای که مقامش معادل با سفیر کبیر باشد تعیین و او را مأمور کند که سفیر را از سرحد استقبال و بنام مهماندار او انجام وظیفه نماید و تا ورود به دربار مسئول سلامت جان نماینده باشد و همچنین مسئولیت رعایت احترامات را که در خور مقام اوست برعهده داشته باشد. در همین پروتکل ترتیب داده شده بود که در هر ایستگاهی از سفیر استقبال کنند، یعنی هیاتی که مرکب از رئیس محل، اعیان و عده متناسبی باشد او را استقبال کنند و اگر سفیر از شهری عبور کند که یکی از فرزندان شاه والی آنجا باشد وزیرش به استقبال سفیر برود و روز بعد از ورود سفیر به پایتخت وزیران شاه از سفیر دیدن کنند و روز دیگر سفیر به حضور همایونی باریابد، در صورت ورود وزیر مختار یا کاردار همین ترتیب معمول شود جز آنکه صدراعظم شاه قبلاً بملاقات نماینده نرود. بموجب عهد نامه تجارتي ترکمانچای که در همان تاریخ امضا شد مقرر گردید بازرگانان روسی مشمول تمام مزایائی باشند که مخصوص افراد دول متحابه است و اجناسی که از یک کشور به کشور دیگر حمل میشود فقط مشمول یک نوع عوارض ۵ درصد باشد که در سرز دریافت شود و اتباع روس بتوانند خانه های مسکون و مغازه های را بطور قطعی استملاک کنند و مأموران دولت ایران حق ورود قهری به آنها ندارند بلکه مگر بحکم وزیر مختار یا کنسول روس، نمایندگان روس با سرکاری که وابسته بآنها است و کنسولهای آن دولت مزایایی برای ورود بدون پرداخت عوارض همه نوع اجناس که مختص مصرف خود آنها است داشته باشند و ایرانیان مستخدم مأموران رسمی روس مانند اتباع روسیه از حمایت ایشان برخوردار گردند و رسیدگی و تسویه تمام اختلافات بین اتباع دو دولت بوسیله دو محکمه قانونی شرع و

عدالت باشد ولی یک عضو روس هم در هر جلسه دادگاه حاضر باشد .
این بود مواد عهدنامه ترکمانچای که بین ژنرال پاسکویه ویچ
و مسیو ابرسکوف از طرف روس و شاهزاده عباس میرزا از جانب ایران
منعقد شد و در حضور آصف الدوله و وزیر امور خارجه ایران بامضای رسید .
اشکال عمده اجرای مواد معاهده مزبور بی میلی شدید شاه در از دست
دادن خزانه خود بود، اعلیحضرت حاضر شده بودند که شش کرویر تومان
بدهند و نماینده انگلیس از طرف دولت خود . . . ۲ هزار تومان پرداخت
کرد مشروط بر آنکه روسها خاک ایران را بیدرنگ تخلیه کنند بعلاوه
مواد ۳ و ۴ عهدنامه ایکه در آن تاریخ بین ایران و انگلستان بوده از
آن سند رسمی حذف گردد و مواد مزبور کاملاً خالی از اعتبار محسوب
شود .

ژنرال روس سر انجام قبول کرد که ایالت آذربایجان را تخلیه
ولی از ترك کردن خوی خود داری کند تا وقتی که شش کرویر و نیم تومان
یعنی . . . ۳۲۵ ر. لیره پرداخت شود ، پنجاه هزار تومانی که برای
تکمیل این مبلغ ضروری بود عباس میرزا داد .

دولت ایران میپنداشت که اصلاً اشغال گوکچای بوسیله روسیه
یک عمل تهاجمی بود بنابراین ایران حق داشت که در تمام دوره جنگ
کمک مالی از انگلستان دریافت دارد ولی این ادعا را دولت انگلیس
نپذیرفت و عقیده داشت که ایران با اقدام تعرضی نسبت به خاک روس
مهاجم واقعی بشمار میرفته است . تردیدی نیست که روسیه با اشغال
ناحیه گوکچای خیال نداشته برضد ایران بچنگ پردازد بنابراین جای
شک نیست که اگر سروصدای مذهبی در قلمرو شاه برآه نیفتاده بود
جنگی پیش نیامد و با این وصف تصمیم دولت انگلیس بر خلاف

عدالت نبوده است ولی در عین حال وضع حساسی را که امکان داشت در صورت وقوع جنگ از ناحیه روس بدان دچار شود در نظر داشته است چون در این صورت انگلستان ناگزیر بود به ایران برای ادامه جنگ با دولت بزرگی که مناسبات دوستانه با آن دولت داشته کمک مالی کند و این خدمت ممتاز سرجان مکدونالد محسوب میگردید که دولت خود را از تحمل بار چنان تعهدی برکنار داشته است و مقتضیات ایران پرداخت ۲۰۰ هزار تومان ارزش خاص رفع آن بحران را ایجاب می کرد چون اگر این مبلغ پرداخت نمیشد ژنرال پاسکویه و بیچ از تخلیه آذربایجان خود داری می نمود .

ضمناً اغتشاشاتی در سایر نواحی ایران پدید آمد و چنانکه پیش بینی شده بود ترکمن هاسر بشورش برداشتند و مردم یزد فرزند شاه را که حاکم ایشان بود از آنجا بیرون راندند و لوازم شخصی او را تصرف کردند، مردم اصفهان از پرداخت عایدات مقرر امتناع نمودند و ایالت بزرگ کرمان صحنه طغیان شد و برای خاموش کردن آن حسنعلی میرزا در راس لشکری مأمور گشت. در این وضع و حال ولیعهد خیال داشت بعزم سفارت پروسیه برود وی در ماه مه به تهران رفت تا شخصاً پاشاه مشورت کند و در نتیجه این ملاقات به تجدید نفوذ خود در نزد شاه که بواسطه پیش آمد جنگ اخیر ظاهراً از بین رفته بود توفیق یافت. در این موقع اعلیحضرت علاوه بر آذربایجان که حکومتش را ولیعهد داشت حکومت کرمانشاه و همدان را هم باو داد و در این مورد عباس میرزا بر همکار رقیب خود اللهیارخان آصف الدوله که از صدر اعظمی معزول گردیده و بواسطه تازیانه خوردن در ملاء عام از وی سلب احترام شده بود فائق آمد. شاه فرمان داده بود که ولیعهد در اجرای این مجازات

نظارت کند ، در باره علامت خشم او از بابت بدجنسی صدراعظم سابق همین بس که عباس میرزا بدست خود نیز چند ضربه به پای مردنگون بخت زد .

در این موقع دربار ایران در اندیشه نتایج احتمالی جنگ بین روسیه و ترکیه بود زیرا هر دو طرف از شاه در آن جنگ طرفداری می خواستند و او درباره این کار واهمه چندانی از تحریک مجدد غضب روس نداشت ولی پسر او مایل بود که در صورت سقوط امپراتوری عثمانی سرحد ایران تا ارض روم و فرات وسعت یابد . بهر حال تصمیم گرفتند که در آن حال ، وضع بیطرفی پیش گیرند ولی برای استفاده از هر نوع فرصتی که ممکن بود پیش آید آماده باشند . در آن هنگام که شاه ب فکر استفاده از حوادثی بود که امکان داشت در اثر سقوط سلطان عثمانی پیش بیاید خطر بزرگی نیز خود او را تهدید می کرد و بیم آن می رفت که عزیزترین ایالت های خود را از دست بدهد چون بموجب عهدنامه ترکمانچای مقرر شد که اگر قسط سوم غرامت مالی که ایران متعهد بود تا ۲۷ اوت سال ۱۸۲۸ آنرا به نمایندگان روس بدهد پرداخت نشود تمام ایالت آذربایجان برای همیشه از دست ایران برود ، با وجود این ماده حکومت شاه بنا بر اهمالی که خاص ایرانیان است تا لحظه آخر چاره ای برای فراهم ساختن این مبلغ نیندیشید و در واقع وزیر آذربایجان از تعهدی که شاه داشت تا موقعی که سرجان مکدونالد او را متوجه موضوع نساخت بی اطلاع بود و وجه لازم در آخرین فرصت فراهم گردید و نماینده انگلستان ضامن پرداخت صد هزار تومان باقی مانده شد و باین ترتیب نیروی روس ناحیه خوی را تخلیه کردند .

از ناحیه دیگر نیز وضع امور بقدری ناگوار بود که شاه را مجبور

ساخت توجه و حواس خود را بجای توسعه قلمرو خویش بحدود خرابه های امپراتوری عثمانی به نگاهداری آنچه در اختیار داشت معطوف سازد . فرزندان حسنعلی میرزا که متصدی امور خراسان بودند برضد یکدیگر دستبسط برده و این پیش آمد موجب تحریک بسیاری از سران شورشی آن ایالت شد که در میان آنها رؤسای بجنورد ، قوچان ، کلات ، و تربت همگی دشمنان سرسخت قاجاریه بودند و طبیعت علم طغیان برافراشتند . یکی از آنها در اوت ۱۸۲۸ وارد شهر مشهد شد و ارگ شهر را تصرف و حاکم آنجا را اسیر کرد سردار محبوب سابق ایروان که سلحشوری . ۹ ساله بود بخراسان اعزام گردید ولی قابلیت نظامی او برای سرکوب رؤسای سرکش نتیجه ای نداد .

ایران هنوز در وضع آشفته و مغشوشی گرفتار بود و اگر اتفاقی روی می داد امکان داشت این وضع به تجزیه اضطراری کشور وانقراض خاندان قاجار منجر شود . سرکار گریبایدوف یکی از افراد ارجمند روس که با کنت ایروان خویشی سببی داشت از طرف تزار روس وزیرمختار و نماینده فوق العاده به دربار ایران اعزام گشت و در ماه اکتبر ۱۸۲۸ به تبریز رسید، او بانو گریبایدوف را با عده ای از همراهان پرطمطراق خود در آنجا گذاشت و خود رهسپار تهران شد تا استوار نامه اش را بحضور همایونی تقدیم دارد . شاه دستور داده بود نجبا و اعیان مملکت حد اعلای مراقبت را در مدت اقامت سفیر در پایتخت برای خشنودی خاطر او معمول دارند، نشان شیروخورشید به افسران سفارت اهدا شد و تمام وسایل محدود تهران بمنظور مزیدخوشی نماینده تزار بکار افتاد . این نماینده مردی شریف و خوش نیت بود و عزم کامل داشت که در حفظ شئون و ایفای حقوقی که به امپراتور سرور او تعلق می

گرفت جهد تمام مبذول دارد شاید، وی سیرتی سخت گیر تر از آن داشته که با کارسفرات در درباری مانند ایران متناسب باشد ولی اگر چنین عیبی در کار او موجود بوده برای اثبات رای خود بهای سخت گرانی پرداخته است. گفته اند که چون قزاقهای او غالباً بحال سستی در کوچه های تهران دیده شده بودند حس نفرتی نسبت به افراد او در ذهن مردم پایتخت ایران ایجاد شد و امتناع آقای وزیر مختار در رفع شکایاتی که باین مناسبت نزد او میبردند موجب تشدید این حس نفرت گردید ولی هرگونه نارضایتی که در میان بود آشکارا ابراز نشد تا روزی که سفیر برای بازگشت، بحضور شاه باریافت و عازم حرکت بسمت تبریز بود که ناگهان یعقوب خان دومین خواجه حرمسرا به اقامتگاه هیات امپراتوری رفت و بعنوان اینکه از اهالی ایروان بود درخواست پناهندگی کرد. چون بموجب عهدنامه ترکمانچای وی حق داشت در ظرف مدت مقرر که هنوز سپری نشده بود بوطن خود بازگردد، آقای گریبایدوف بسیار کوشید وی را از قصدی که کرده بود منصرف کند و خاطر نشان ساخت که بواسطه دوری طولانی، از روش و آداب زندگانی اولی خود اکنون بیگانه مانده و در صورت عزیمت خود را باوضع متفاوتی مواجه خواهد دید ولی خواجه که از دست اربابان اخیر خود بیچاره شده بود در استفاده از حقی که عهدنامه باو داده بود پافشاری نمود و سرانجام به مقر هیات روسی پناه جست. این پیش آمد بسیار نا مطلوب سفارت امپراتوری را درست در برابر وضع خانوادگی شاه قرار داد و احساساتی ناگوار ایجاد کرد ولی این اتفاق در مقابل پیش آمد دیگری که از آن بوجود آمد اهمیت چندانی نداشت.

پناهندگی یعقوب خان وزیران شاه را تحریک کرد تا برضد نمایندگی روس ابراز دعاوی کنند و بواسطه مزاحمتی که از این راه بوجود آمده بود روح بلند پرواز سفیر نیز تحریک شد تا در انجام دادن دعاوی که او حقاً از جانب دولت خود داشت پافشاری کند. دو روز بعد از فرار خواجه حرمسرای شاه، آقای گریبایدوف تقاضا کرد که دوزن ارمنی از اهالی ایالت‌های تسلیمی که مسلمان شده و کنیزخانه آصف الدوله بودند به هیأت روسی مستردشوند. بدو دولت ایران کوشید از چنین استردادی شانه خالی کند ولی چون سفیر اصرار ورزید به اللهیار خان دستور رسید که زنها را تحویل بدهد و در نتیجه این دوتن را به محل اقامت گریبایدوف انتقال دادند و تحت مراقبت خواجه یعقوب خان گذاشتند. آصف الدوله همواره دشمن دیرین روسها بود و بعید نیست شعله‌ایرا که در این مورد برافروخته شده بود سخت دامن زده باشد و شاید هم اطلاع گریبایدوف از احساسات ضد روسی اللهیارخان موجب پافشاری او در تحمیل آن درخواست تحقیر آمیز گردیده درخواستی که حس غرور آن مرد متشخص را بخصوص در باره تسلیم کردن دو بانوی حرمسرای او سخت برانگیخت. این موضوع را مردم برآشفته تهران به رأی روحانیان واگذار کردند و مجتهد اعلم فتوی داد نجات دادن دو زن مسلمانی که بخانواده یک فرد مسلم متعلق بودند از دست اجانب امری قانونی بشمار میرفته است.

وقتی که خبر هیجان عمومی بشاه رسید بوزیر امور خارجه دستور داد تا از نماینده روس تقاضا کند این کار را بوضع صورت دهند که مایه تسکین هیجان عمومی گردد، گریبایدوف قبول کرد که روز بعد ترتیب آن کار داده شود ولی این تأخیر تأثیر شومی در سرنوشت او

داشت و موجب شرمساری عمیق مردم پایتخت ایران گردید زیرا بین ساعت هشت و نه صبح ۱۱ فوریه ۱۸۲۹ بازارهای تهران را بستند و اهالی با خشم و هیجان بسمت اقامتگاه سفیر روس هجوم بردند تا بدست خود قانون را اجرا کنند و زنهای مورد بحث را آزاد سازند و یعقوب خان خواجه را دستگیر کنند. همینکه مردم بزور وارد محوطه سفارت روس شدند عزم شدید سفیر تغییر یافت و دستور داد زنان را به ارباب آنها پس بدهند ولی در اثر کشمکشی که میان چند تن از گماشتگان او و پیش آهنگان جمعیت درگرفت و دسته اخیر سعی داشتند خواجه را بیرون بکشند گلوله شومی رها شد و یکی از اهالی تهران بقتل رسید، مردم نعش او را بیدرنگ به مسجد مجاور بردند و در آنجا ملامهای جسور اعلام کردند که اگر در صدد خونخواهی کشتاری که روی داده برنمایند گناه بزرگی بشمار خواهد رفت. سفیر تا وقتی که امکان حل موفقیت آمیزی در میان بود همه گونه تلاش کرد تا مردم خشمناک را آرام سازد و حتی دستور داد موجودی پولش را در میان جمعیت بریزند ولی این کار فقط حس چپاول مردم را بیشتر تحریک کرد و هنگامی که خواجه یعقوب خان را قطعه قطعه کردند بقزاقهای نگهبان سفیر امر شد که بسوی آن جمعیت جانی تیراندازی کنند. مقاومت گریبایدوف و اعضای هیأت او مانع ورود جمعیت به اطاقی شد که در آن سکونت داشتند اما جمعیت با فکر بکر بیموردی که بعضی ابراز داشتند در صدد برآمدند بام قسمتی از عمارتی را که این عده در آنجا مانده بودند خراب کنند و با پرت کردن سنگ و کلوخ از بالا حضرات روسی را مجبور سازند که برای نجات جان خود به حیاط عمارت پناه جویند و در آنجا نیز بزودی منکوب مهاجمان شدند و با خنجر توده

عصبانی از پا در آمدند، آنچه در خانه بود غارت شد و یکی از میان جمعیت فریاد کشید که اسبهای آقای سفیر در اصطبل سفارت انگلیس است ازینرو یکباره یورش بطرف سفارت انگلیس صورت گرفت. درهای سفارت باوجود تلاش جمعیت باز نشد ولی چون چیزی نیاستی سدراه مهاجمان شده باشد بوسیله خانه مجاور که نردبانی بر دیوار آن جاداده بودند به اصطبل راه یافتند. جای شگفتی است که در آن گیرودار اثری از اعتدال در رفتار مهاجمان مشهود افتاد و جمعیت میان آنچه بنظرشان هدف قانونی بشمار میآمد با آنچه هدف قانونی نبود فرق کلی گذاشتند و در حالی که تمام اسبها و لوازم آنها را که متعلق به هیات روس بود تصاحب کردند هیچ صدمه‌ای به اموال انگلیس نزدند و پس از قتل مهتر گرجی و دوتن قزاق اسبها را بیرون کشیدند و بخانه‌های خود باز گشتند و شورش ناگهان فروکشید.

همینکه خبر این طغیان به گوش شاه رسید فوری دستور دادها کم تهران و فرمانده قوا آنها خاموش کنند ولی آشکار شد که قدرت این شاهزادگان بکلی هیچ و پوچ بود چون آنها پس از تحمل توهین‌های شخصی به ارگ شهر که دروازه‌های آن از ترس هجوم مردم به مقر همایونی بسته شده بود عقب نشینی کردند، شاه از فرط شرمندگی و یأس ناشی از چنین پیش‌آمدی در حفظ جان مالزوف دبیر اول سفارت که تنها نفر باقی مانده از هیات بود شتاب نمود.

این شخص با یک تن ایرانی که مأمور کارهیات بود در خانه یا در واقع در ساختمانی مرکب از چند اطاق منزل داشت و این ساختمان در جوار معلی بود که صحنه آن واقعه ناگوار شد برطبق روایت خود او از پنجره اطاقش متوجه شد که جمعیت وارد حیاط

خانه نمایندگی روس شدند و ازدحام فوری بقدری زیاد شد که او نتوانست به دست همکاران خود ملحق شود و چون مشاهده کرد که جمعیت به اقدامات افراطی سخت دست زده بودند باتفاق مستخدمان خود به اطاقی در طبقه بالا رفت که در صورت حمله آسان تر از خود دفاع کند و در آنجا مبلغ دوست دو کامیاب نگهبانان مسلمانی که در خدمتش بودند تقسیم کرد، این افراد و نوکرانش جلو در اطاق را که وی بانجا پناه برده بود مسدود کردند و به ایرانیان جوینده جواب میدادند که در آنجا فقط مسلمانان منزل دارند. عده اتباع روس را که بقتل رسیده بودند سی و پنج تن ذکر کرده اند مشتمل بر آقای ادلونگک دیر دوم سفارت، پزشک هیأت، منشی ایرانی یک پرنس گرجی که جزء هیأت بود و افسری در خدمت روسها و یازده قزاق، یک مستخدم اروپایی و چند تن ارمنی و گرجی (۱).

(۱) مونتون در صفحه ۴۰۴ کتاب «روسیه و آسیای صغیر» می نویسد: «نگرانی های آن ایام بواسطه يك عمل عجولانه كسول روس در تهریز شدیدتر شد و در اثر تحریكات انگلیسها وی كار خود را بی آنكه دستوری در این باره دریافت کرده باشد ترك كرد» که بهتر بود برای انطباق موضوع با حقیقت نوشته باشد: «بواسطه واهمه ایکه بوی دست داده بود آقای امپورگر شغل خود را رها کرد» همین نویسنده باز می نویسد: وقتی که عباس میرزا از خبر شکست یافتن ترکها در آخالسیخ بدست روسها اطلاع یافت شاهزاده ایرانی نعن افتاده تری نسبت به ژنرال پاسکویچ اختیار کرد و این مطلب را شایع ساخت که اگر تحریکات برادرانش موجبات تصادمی فراهم سازد وی با خانواده خود حمایت فرمانده کل روس را خواهد پذیرفت» در همین حال تمام دربار او بواسطه جتایت تهران عزادار شدند و در تعقیب این تظاهر بزودی اقدام معنی داری صورت گرفت. طریوزباشی یکی از نوکران محرم عباس میرزا از طرف ارباب خود به تفلس آمد و تاسفانی را که ناشی از وضع ناخوشایب بین دو کشور بوده اظهار داشت و خلوص نیت و لیمهد را خاطر نشان کرد و خود را ماموری معرفی نمود که مهربانی از زبان

بقیه حاشیه در صفحه بعد

نعش وزیر مختار مقتول را زیر نظر کشیش آرامنه گذاشتند و سپس به تفلیس بردند. سرنوشت شوم این مرد هنرمند بیشتر از آن جهت غم انگیز بوده که چندماه پیش از آن با یک پرنسس بسیار زیبای گرجی ازدواج کرده بود و با این ترتیب پرنسس مزبور ماتم دار مرگ بی‌موقع او شده است. گریبایدوف شاعری خیلی معروف بوده و آثار او هنوز در سراسر

بقیه حاشیه از صفحه قبل

کنت پاسکبه و بیج نظریات شخصی او را در باره وضع دشواری که بدان دچار شده بود استعمال کند.

کنت ایروان بشرح ذیل پاسخ فرستاد: والاحضرت از من استفسار میفرمائید در وضع بفرنج فعلی که به قطع روابط دوستانه با ایران منجر شده است چگونه باید رفتار شود پادشاه با اقتدار پدران سر جنگ دارد فرض کنیم بر طبق دستور همایونی و بنا بر محرکات برادرانت عملیات را شروع فرمائید شما قادر نخواهید بود که در قلمرو شاه بیش از شصت هزار تن فراهم آورید و درست است که ایالت‌های مجاور فقط آن مقدار نفرت دارند که از عهده حفاظت قلمه‌ها برآیند بنا بر این خواهید توانست در سرزمین بی‌مانع مانفوذ و آنرا ویران کنید ولی نمی‌توانید بر اماکن مستحکم دست یابید.

«اما من از طریق بایزید و خوی به تبریز می‌روم و آن ایالت را تسخیر می‌کنم بطوریکه دیگر بدست شما بازنگردد سپس تمام امیدهای شما در جلوس به تخت پادشاهی پدران بر باد خواهد رفت و هوش از آنکه سالی سپری شود دوره فرمانروایی قاجاریه پایان خواهد رسید.»

«آنچه در جنگ سابق روی داد باز هم اتفاق خواهد افتاد به وعده‌های انگلیسها و اقدامات مرکبا انکاء نکند انگلیس از شما دفاع نخواهد کرد، هدف سیاسی او فقط حفظ مستملکاتش در هند است ما میتوانیم در آسیا هر سرزمینی را تصرف کنیم بی آنکه کسی دچار نگرانی شود اما در اروپا یک وجب خاک سبب جنگ خونینی می‌شود ترکیه برای موافقت اروپایی لازم است ولی دولتهای اروپائی اهمیت نمی‌دهند که ایران را که در دست داشته باشد استقلال سیاسی شما درید قدرت ما است فقط یک وسیله برای معو کردن خاطره این جنایت اسف انگیز وجود دارد که شما درصدد تامین معذرت فرمانروای بزرگ ما بمناسبت خیانت پست سکنه تهران برآید و این مقصود را نیز باین نحو می‌توانید حاصل کنید که یکی از برادران یا فرزندان خودتانرا به تفلیس نزد من بفرستید و من از اینجا او را بهرم سفارت به سن پترزبورگ بفرستم و قول می‌دهم که این اقدام را نزد فرمانروای خود قرین توفیق سازم . . .»

قلمرو تزار طرفدار دارد و باین مناسبت هم بود که وی چنانکه گفته‌اند مورد التفات امپراتور سرور خود بشمار نمیرفته است چون تزار پیشه شعر و ادب را فقط موجب اتلاف وقت می‌شمرده و آنرا برازنده یکفرد سرباز یا سیاستمدار نمیدانسته است .

خبر این پیش‌آمد تأسف انگیز در دل عباس میرزا که در آن موقع در تبریز بود یاس بیعد و حصری پدید آورد، در نیمه شب نوکرش را از حرمسرا نزدنماینده انگلیس فرستاد و با اظهار تأسف فراوانی توأم با یأس باو اعلام داشت کاری در تهران پیش آمده که برای شستن ننگ آن آب تمام فرات هم کفایت نمیکرده است. ولیعهد اندکی وسیله تسلی داشت که مهماندار هیأت روس نیز در مقام مدافعه سخت مجروح شده بود و چند تن از نگهبانان ایرانی هم در کار مقاومت با جمعیت کشته شدند. شاه و وزیرانش برای اقناع تزار درباره بیگناهی خود و برکناری از کمترین دخالت در حوادثی که بعواقب وخیم در تهران منجر شده بود از هیچگونه جهدی فروگذار نکرد، آقای مالزوف هم در همین زمینه شهادت داد و از نماینده انگلیس خواستار شدند که از سفیر خودشان در دربار تزار بخواهند تا درباره شرح فوق اظهارات مؤکدی بیان کند. علاوه بر این، تصمیم گرفته شد سفیری با اختیارات تام مأمور کنند تا هر نوع غرامتی که تزار از آن بابت خواسته باشد پرداخت شود ولی این سفارت صراحتاً خدمتی توأم با حداعلای خطر می‌شمردند، ایرانیها میپنداشتند که با احتمال خیلی قوی تزار جانی در مقابل جان میستاند و هیچکدام از ایرانیان ابتدا آماده بعهد گرفتن آن مهم نبوده است. سرانجام خسرو میرزا یکی از فرزندان ولیعهد برای مقام سفارت شاه برگزیده

شد و بنابراین او روانه سن پترزبورگ گردید ولی درخواستهای تزار بیشتر برطبق مقتضیات وضعی که روسیه بآن دچار بود تنظیم یافتند متناسب با اهمیت جنایتی که در تهران اتفاق افتاد .

لشگرهای امپراتوری در جبهه دانوب شکست خورده بودند و بیم آن میرفت که در اثر فشار، ایران قوای خود را با ترکیه همدست سازد و لشکر روس را در شمال از جلگه‌های ارمنستان و حدود ارس بیرون کند، ازینرو امپراتور حاضر شد اطمینان نماینده شاه را مشعر بر اینکه حکومت ایران بهیچوجه چه مثبت و چه منفی در جریانات تأسف آور تهران دخالتی نداشته است بپذیرد و در گفتار والاحضرت که اظهار داشت با تأسف ویراشفتگی بسیار به وقایع مزبور مینگریسته‌اند تردید نکند .

سفر شاه نیز بسیار متناسب انتخاب شده بود، هنگامی که خسرو میرزا نزد نیکلا باریافت دسته شمشیر خود را به تزار تقدیم و اظهار کرد حاضر است جان خود را در ازای جان نماینده امپراتور که در تهران بر باد رفت فدا سازد . تزار به غرامت سبکتری رضا داد باین معنی که پیشنهاد کرد کسانی که در کشتن هیأت دست داشته‌اند مجازات شوند و مجتهدی که فتوا داده بود زنان ارمنی را از خانه گریبایدوف بیرون بکشند تبعید شود و اثاث غارت شده مسترد گردد . انجام دادن این درخواستها را فوری پذیرفتند و خسرو میرزا پس از گرفتن قول انصراف از تزار نسبت بدعوی دو کرو تومانی که هنوز بموجب عهد نامه ترکمانچای دین ایران بود به کشور خود بازگشت .

با این عمل، امپراتور لکه‌ای را که تا آن موقع نسبت به حسن نیت هر افسر روسی وجود داشته بکلی از بین برد، در جلسات قبل از